

زن از دیدگاه علامه اقبال لاهوری

وفا یزدان‌منش

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو

علی بیات

مربی دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

تاریخ وصول: ۸۳/۹/۱۵

تاریخ تأیید نهایی: ۸۳/۱۱/۱۴

چکیده

در این مقاله سعی بر تفسیر دیدگاه اقبال در مورد «زن» شده است. با مطالعه کلیات فارسی و اردو سخنرانی‌ها و بیانات علامه اقبال، در مجموع مشاهده می‌شود زن در موضوعات مختلف اعم از «خودشناسی»، «تعلیم»، «حجاب»، «آزادی» و «غرب» مطرح شده است. از آنجا که اقبال پابند مذهب اسلامی و قرآن بود، طبق عقاید دینی خود، به زن مسلمان بهایی اعلی می‌بخشید. زن، در مقام «مادر»، در نظر وی حساس‌ترین مسئولیت در نظام هستی را دارا است. علامه بر این اعتقاد بود که همچنان‌که اصل نبوت هدایت و تکامل بشری است، مادر بودن توأم با شفقت و مهربانی، هدایتگر و سرنوشت‌ساز ملتی است. به همین منظور نگرانی اقبال این بود که مبدا زن با فعالیت در عرصه اجتماع به صفات عالیّه خود پشت پا زده، از پرورش فرزندان غافل شده و در فعالیت‌های سیاسی و محفل‌های سرور، وقت با ارزش خود را از دست دهد. وی حضرت فاطمه زهراء (س) را به عنوان بهترین نمونه می‌داند که تنها راه نجات و رستگاری زنان و به نحو احسن انجام مسئولیت آنان، زیستن همانند آن بانوی بزرگ باشد.

واژه‌های کلیدی: اقبال، زن، خودشناسی، تعلیم، آزادی، اسلام، مادر.

مقدمه

از دیرباز، ادبیات، آیینۀ زندگی فردی، اجتماعی و حتی دینی بوده است. در هر صفحه آن اعم از شعر و نثر، هویت یک جامعه نهفته است، تا جایی که می‌توان برای شناخت یک دوره کهن، به جای تاریخ، ادبیات زمان مربوطه را بررسی کرد. زیرا تاریخ مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ادراک است، ولی ادبیات مجموعه‌ای از احساساتی است که از اعماق درون انسان برمی‌خیزد. روزی در صفحه‌ای از یک نقد، جمله‌ای نظرم را جلب کرد که علامه محمد اقبال «زن» را فاقد توانایی بر «خودشناسی» می‌داند... مرد را برتر از زن می‌داند... مردی فیلسوف و روشنفکر که زمان سرودن شعر، کتاب آسمانی قرآن را در کنار خود گذاشته و با نیرو و الهام گرفتن از آن، مجموعه‌های عظیم فارسی و اردو را که برگزیده پیام‌های انسانی است، به صورت شاهکار خلق می‌کرد، برخلاف احکام اسلامی که بهشت را زیر پای مادران می‌داند، وی مقام زن را پایین می‌شمارد. در نتیجه در صدد برآمدم تا در کلام و بیانات محمد اقبال، تحقیق کرده و اطلاعاتی کسب کنم. مجموعه این اطلاعات را به صورت مختصر به شکل مقاله، خدمت شما ارائه می‌دهم.

بحث و بررسی

محمد اقبال لاهوری شاعر، فیلسوف، حقوقدان و سیاستمدار معاصر، نامی آشنا نه تنها در شبه قاره، بلکه در سراسر جهان مخصوصاً ایران است. اقبال در هر مقام و مرتبه‌ای، یک پیام‌دهنده و بیدارکننده است، حتی وقتی که به عنوان یک شاعر تجلی می‌کند، شعر او هم زمزمه‌ای در خلوت نیست. گویا برای اقبال خلوتی وجود ندارد. او در همه حال ملت‌های مسلمان را مخاطب خود می‌داند. گاه این مخاطب اعم از زن و مرد اند و گاه وجود «زن» به صورت ویژه نه تنها در شعر، بلکه در سخنرانی‌هایش به صورت یک بعد مهم مطرح می‌شود فلسفۀ اقبال «قرآن» است. او می‌گوید:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن

(اقبال لاهوری، ۱۹۹۰، ص ۱۳۳)

بدین صورت زن در فکر اقبال همان جایگاهی را دارد که در قرآن برای او در نظر گرفته شده. وی در بیت زیر می‌گوید اگر چه (زن) به ظاهر از مشتکی خاک است، ولی در مقام و

عزت، از ثریا هم بالاتر است. او مانند یک جواهر گران‌قیمتی در گنجینه عالم نهفته است:

شرف میں بڑھ کے ثریا سے مٹت خاک اس کی کہ ہر شرف ہے اسی درج کا در مکتون

(اقبال لاهوری، ۲۰۰۰، ص ۶۰۶)

در «رموز بی‌خودی» اقبال با اشاره به حدیث نبوی «حَبِّبَ الی من دنیا کم النساء و الطیب و جعلت قرۃ عینی فی الی من الدنیا کم الطیب و النساء و جعلت قرۃ عینی فی الصلوٰۃ» (پاینده، ۱۳۵۸، ص ۲۸۳) می‌گوید:

آن که نازد بر وجودش کائنات ذکر او فرمود با طیب و صلوٰۃ

(همان، ص ۱۵۷)

وی این چنین حدیث نبوی را دلیلی برای با ارزش بودن مقام زن ارائه می‌دهد که پیامبر (ص) که مایه افتخار هستی است «زن» را هم ردیف «پاکیزگی»، «نماز» و باعث لطافت جسم و روح می‌داند..

زن در آثار اقبال در موضوعات مختلف مطرح شده است:

زن و خودشناسی

فلسفه و چکیده شعر و فکر اقبال «خودشناسی» است. در هر پیامی، بازگشتی، به مسئله «خودی» دارد. شکل‌گیری ادبی اقبال مصادف با زمانی بود که مسلمانان شبه قاره هند در بند بیگانگان بودند. اقبال تنها راه خلاصی از این ذلت را دانستن ارزش «خود» می‌داند. حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» مصداق تأکید اقبال بر «خودشناسی» است:

ز آغاز خودی کس را خبر نیست خودی در حلقه شام و سحر نیست

خودی را از وجود حق وجودی خودی را از نمود حق نمودی

(اقبال احمد، ۱۹۹۹، ص ۸۵۰)

دکتر غلام مصطفی از قول دکتر وحیدالدین می‌نویسد: یک روز پروفیسور یوسف سلیم چشتی، حضوراً از علامه پرسیدند که مأخذ فلسفه خودی شما چیست؟ شما فرموده‌اید که فلسفه خودی گرفته شده از قرآن و صوفیا است، در این باره توضیح بفرمایید. علامه می‌فرماید:

بله، این آیه فلسفه موثق فلسفه فلسفه من است: «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم، لا یضرکم من ضلّ فضل اذا اهدیتم الی اللہ مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون» (ترجمہ: ای اہل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگاہ دارید کہ اگر ہمہ عالم گمراہ شوند و شما بہ راہ ہدایت باشید، زبانی از کفر آن‌ہا بہ شما نخواہید رسید۔ بازگشت ہمہ خلق بہ سوی خداست و ہمہ شما را در قیامت بہ نتیجہ آنچه کردہ‌اید آگاہ می‌سازد) (مصطفیٰ خان، ۱۹۹۸، ص ۵)۔

با توجہ بہ کلمہ «جمیعاً» کہ زن و مرد ہر دو را شامل می‌شود، در نتیجہ اقبال ہم در فلسفہ خودی جنس خاصی را مد نظر ندارد:

زندگی در صدف خویش گہر خواستن است در دل شعلہ فرو رفتن و نگذاختن است
(اقبال لاهوری، ۱۹۹۰، ص ۴۰۴)

گاهی برای بیان جزئیات این فلسفہ، مرد و زن بہ صورت مجزا در قالب‌ہای تعیین شدہ دیدہ می‌شوند:

جوہر مرد عیان ہوتا ہے بے منت غیر غیر کے ہاتھ میں ہے جوہر عورت کی نمود

(اقبال لاهوری، ۲۰۰۰، ص ۶۰۹)

(ترجمہ: نمود «خودی» در مرد، بدون شخص دوم صورت می‌گیرد، درحالی کہ شکوفا شدن این امر در زن «توسط دیگران» ہمراہ است)۔
در غیرکے ہاتھ میں اینجا (توسط دیگران)، باعث نقد تند منتقدین قرار گرفت۔ و از آن بہ عنوان، عدم توانایی زن در خودشناسی تعبیر می‌کنند۔ مثلاً خادم علی جاوید در مجموعہ مقالات اقبال اور عورت، از قول پروفیسور محمد انور صادق می‌نویسد: «بیولوژی زن بہ جز تولید نسل چہ می‌تواند باشد؟ نزد اقبال ہم اصل مقام زن این است کہ او تولید نسل و امور مربوط بہ آن را انجام می‌دہد، او تمام سعی خود را می‌کند۔ بنابراین او مادر فرزندان اندیشمند می‌تواند باشد۔ آنان را می‌تواند بزرگ کند، ولی خود او اندیشمند نمی‌تواند باشد۔ زن فقط برای تولید نسل است۔ خلاقیت در سرشت او وجود ندارد۔ خلاقیت فقط در شریعت مرد است..... چنانچہ مشاہدہ می‌شود مرکز فکر اقبال «فلسفہ خودی» است کہ در هیچ جای آن «وجود زن» دیدہ نمی‌شود (اقبال جاوید، ۲۰۰۰، ص ۹۹)۔

متأسفانہ این منتقدان مطابق نظرات شخصی خود دیدگاه اقبال را نقد کرده‌اند. اقبال در جای دیگری می‌گوید:

تفاوت نہ دیکھا زن و شو میں میں نے وہ خلوت نشین ہے ، یہ خلوت نشین ہے
ابھی تک ہے پردے میں اولاد آدم کسی کی خودی آشکارا نہیں ہے

(همان، ص ۶۰۵)

(ترجمہ: هیچ فرقی در زن و مرد ندیدم، هر دو در خلوت خود هستند و به «خودی» توجه ندارند. فرزندان آدم در غفلتند. خودی در هیچ کس بیدار نشده است). در اینجا زن و مرد برای ارتقاء «خودی» هم ردیف و یکسانند. خادم علی جاوید از قول پروفیسور جیلانی کامرانی در مورد ابیات فوق می‌نویسد: «این مختصر ابیات، وجود متمرکز «زن و مرد» در خانواده را بیان می‌کند. در مصرع سوم «پرده» استعاره ایست که در تصوف، برای حجاب به کار گرفته می‌شود و بازگو کننده این امر است که انسان همچنان در «حجاب» است و به خاطر این حجاب نه تنها «خودشناسی» در زن و مرد هویدا نمی‌شود، بلکه فرزندان هم در عرصه اجتماع به «خودشناسی» راه نمی‌یابند» (همان، ص ۱۱۱).

در نتیجه تعبیر اقبال از «توسط دیگران» عدم توانایی زن برای «خودشناسی» نیست، بلکه منظور وی تأکید بر دو شرط لازم است، یکی این که ابتدا باید مقام زن و ارزش او مشخص شود، چنانچه اقبال می‌گوید: علماء هزار بار به مرد مقام زن را فهماندند، ولی این مسئله هنوز هم در ابتدای خود ناشناخته مانده است :

ہزار بار حکیموں نے اس کو سلجھا یا مگر یہ مسئلہ زن رہا وہیں کا وہیں

(همان، ص ۶۰۴)

و دیگر این که با توجه به بیت زیر «توسط دیگران» مصداق این مطلب است که با ظهور «خودشناسی زن»، خودشناسی در دیگران جلوہ گر می‌شود. یعنی «خودشناسی زن» باعث «خودشناسی» دیگران می‌شود. به طور دقیق اقبال اهمیت «خودی زن» را دو چندان دانسته می‌گوید:

وجود زن سے ہے تصویر کائنات میں رنگ اسی کے ساز سے ہے زندگی کا سوز درون

(همان، ص ۶۰۵)

(ترجمہ: از وجود زن، ہستی آب و رنگ گرفته، از نغمہ زن سوز زندگی بہ وجود می‌آید). در جای دیگر اقبال، وجود زن را یک پارچہ در آتش شوق و هیجان خلایقیت می‌داند:

آتشین، لذت تخلیق سے ہے اس کا وجود

(همان، ص ۶۰۹)

و بر این عقیدہ است کہ ہمین آتش و شوق اسرار زندگی و ہستی را فاش می‌سازد:

کھلتے جاتے ہیں اسی آگ سے اسرار حیات

(همان)

در کلام دیگر جای ہر شبہہ‌ای را دور می‌کند و زن را بہ صدفی تشبیہ می‌کند کہ تا وقتی این صدف وجود نداشته باشد، قطرہ بہ گوہر تبدیل نمی‌شود و این گونه وجود ہر چیز با ارزش را از وجود زن می‌داند:

آغوش صدف جس کے نصیبوں میں نہیں ہے وہ قطرہ نیساں کبھی بنتا نہیں گوہر

(همان، ص ۶۰۶)

دکتر غلام مصطفی خان کلام اقبال (اردو) را مصداق آیه ۳۴ سورة النساء می‌داند: الرجال قومون علی النساء بما فضل اللہ بعضهم علی.....) و بر این اعتقاد است کہ طبق آیه مبارک، در کلام اقبال، مرد از زن برتر است و زن در ہر مرحلہ از زندگی محتاج مرد است. (همان، ص ۸۵۷)

در جواب این منتقد گرامی باید بہ عرض برسانیم کہ در صورت پذیرفتن نظریہ ایشان، اولاً طبق فرمایش آیت‌الہ ناصر مکارم شیرازی در تفسیر این آیه کہ می‌فرماید:
« قرآن در اینجا تصریح می‌کند کہ مقام سرپرستی باید بہ مرد داده شود اگر ہیأتی

(حتی یک هیأت دو نفری) مأمور انجام کاری می‌شود، حتماً باید یکی از آن دو رییس و دیگری «معاون یا عضو» باشد... سرپرستی مرد خانواده نیز از همین قبیل است و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیتی در مرد مانند ترجیح قدرت تفکر بر نیروی عاطفه و احساسات و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده دفاع نماید... ناگفته پیداست که بیرون از این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آن‌ها است و نه سبب امتیاز آن‌ها در جهان دیگر. زیرا که آن تأکید صرفاً بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد. همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از رییس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۲، صص ۳۷۱-۳۶۹)

ثانیاً با توجه به کلام دیگر اقبال:

پوشش عریانی مردان زن است حسن و دلجو عشق را پیراهن است

(اقبال لاهوری، ۱۹۹۰، ص ۱۵۷)

که مصداق آیه «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» است، دکتر غلام مصطفی خان و دیگر منتقدان که زن را فاقد ارزش «خودشناسی» می‌دانند، باید پذیرای این مهم باشند که مسئله «خودی زن» نزد اقبال دارای جایگاه ویژه‌ای است.

زن و تعلیم

در فلسفه اقبال نه تنها نقش تحصیل زنان دارای اهمیت به‌سزایی است، بلکه در تعیین سرنوشت یک ملت هم نقش مهمی دارد.

چه پیش آید، چه پیش افتاد او را توان دید از جبین امهاتش

(همان، ص ۸۳۰)

خانم دکتر نسرین اختر از قول اقبال می‌نویسد: «در واقع «زن» ریشه تمام تمدن‌ها است. مادر و همسر دو لفظ زیبایی‌اند که خوبی‌های دین و تمدن در آن‌ها مستتر است. اگر محبت مادری سرشار از عشق و وطن و ملت باشد که در نتیجه آن صفات عالی در یک فرهنگ شکل گیرد، پس محبت همسری آغاز سوزی است که از آن عشق الهی تعبیر می‌شود. پس بر ما لازم است که به ریشه تمدن توجه کنیم و موقعیت را برای آراسته شدن زنان قوم خود به زیور

تحصیل علم به وجود آوریم. تحصیل یک مرد، فقط تحصیل یک فرد است، در حالی که، تحصیل یک زن تحصیل تمام خاندان است» (اختر، ۱۹۸۷، صص ۶۷-۶۶)
 اقبال تا آنجا که زنان در چارچوب فرائض و اعتقادات اصولات دینی اند، موافق تحصیل آن‌هاست، اما در نظر او، علمی که از تأثیر آن صفات عالیّه زن سلب شود، در نظر علما برابر با مرگ است:

جس علم کی تاثیر سے زن ہوتی ہے نازن کیتے ہیں اسی علم کو ارباب نظر موت

(اقبال لاہوری، ۲۰۰۰، ص ۶۰۸)

اقبال تحصیل زن در راستای دین را آنقدر حائز اهمیت می‌داند که این امر را در گرو پابند بودن به اصول مذهبی و علم کامل به آن را به طور شرط قرار می‌دهد. اقبال احمد صدیقی ضمن ترجمه یکی از بیانات اقبال از انگلیسی به اردو می‌نویسد:

« زنان مسلمان دارای همان مقامی اند که اسلام برای آنان معین کرده است. طبق همان مقام، چگونگی تعلیم آنان باید مشخص شود... زن امانت‌دار تفکرات مذهبی ماست. به همین علت به منظور برقراری مفاد یک ملت، بسیار لازم است که اولاً «زن» تعلیمات دینی را فرا گیرد، سپس به اطلاعاتی از تاریخ اسلام و اقتصاد خانواده و بهداشت سلامت مجهز شود. بعد از آن، او با یک دیدگاه و اندیشه نو، علاوه بر موفق بودن در امر به تکمیل رساندن فرائض مادری، توانایی فعالیت در عرصه اجتماع و در کنار همسر خود را پیدا می‌کند. که از نظر اینجانب فرض نخست بزرگترین مسئولیت یک زن است، و تمام مطالبی که زن را به طرف غیر مسیر اسلام سوق می‌دهد، با احتیاط از نصابات درسی وی باید حذف شود..... (اقبال احمد، ۱۹۹۹، ص ۱۵۴)

بیگانه رہے دین سے اگر مدرسہ زن ہے عشق و محبت کے لئے علم و ہنر موت

(همان، ص ۶۰۸)

(ترجمه: اگر تعلیمات زن عاری از دین باشد، علم و هنر آموخته باعث نابودی محبت و عشق در زن می‌شود.)

ملاحظہ می‌شود کہ اقبال آن تحصیلی را برای زن مقرر می‌کند کہ از دین جدا نباشد. بہ نظر اقبال، دین اساس زندگی است و اگر رابطہ زن با دین قطع شود، در نتیجہ فرزندان پرورش یافتہ آغوش او ہم از دین و مذہب روی گردان خواهند شد. و این منجر بہ فروپاشی نظام ہستی می‌شود. بعد از فریضہ دینی، اقبال تعلیم و تربیت فرزندان را برای یک زن در مقام مادر پر اهمیت می‌داند کہ تحصیل علم نباید خلل بہ این مسئولیت عظیم وارد سازد. در نظر اقبال برای یک زن مادر بودن مهمتر از یک عالم بودن است. (بریلوی، ۱۹۸۱، صص ۱۲-۱۱)

حتی زنی کہ فاقد تحصیلات عالیہ است، اقبال وجود او را ہم در پیشرفت علم و کشف اسرار ہستی بہ عنوان یک عامل مهم معرفی می‌کند و در بہ ظہور رسیدن فیلسوفان و صاحب‌اندیشان بزرگ نقش زن را بہ عنوان یک مهم می‌داند. و نام‌آوران را پرتوی از نور تابان «زن» معرفی می‌کند کہ اگر چہ زنی افلاطون نشد، ولی او باعث بوجود آمدن ہزاران افلاطون شدہ:

مکالمات افلاطون نہ لکھ سکی، لیکن اسی کے شعلے سے ٹوٹا شرار افلاطون
(ہمان، ص ۶۰۶)

زن و آزادی

اقبال، آزادی زنان را در محدوده‌ای می‌داند کہ اسلام برای آنان تعیین کردہ است. اسلام یک دین فطری است و اگر مطابق آن برای زن حدی مشخص شدہ، یک راز فطری در آن پوشیدہ است. کشورهایی کہ این حدود را نادیدہ گرفتہ و فراتر از آن برای زن آزادی را لازم دانستہ‌اند، بالاخر آن‌ها ہم مجبور بہ پذیرای این امر شدند کہ بیراہہ روی زنان، برابر با نابودی و تباہی یک ملت است. (اختر، ۱۹۸۷، ص ۳)

مصرع ذیل مبنی بر این است کہ نگہبان گوہر زن فقط مرد است،

نسوائیت زن کا نگہبان ہے فقط مرد

(ہمان، ص ۹۶)

متأسفانه با تعبیرات نادرست از آن، برخی منتقدان بر این باورند که اقبال زن را فاقد آزادی می‌داند و می‌گوید، زن در کودکی تحت نظر پدر و مادر (مخصوصاً پدر)، بعد از ازدواج تحت نظر شوهر و بعد از مادر شدن تحت کفالت پسر است. بدین ترتیب او با عزت و سلامت خواهد زیست. همچنین در قرآن فرموده شده: الرجال قوامون علی النساء (مصطفی خان، ۱۹۹۸، ص ۸۵۶) با توجه به تفسیر و توضیح این آیه مبارک (در صفحات پیشین ارائه شده) و توضیحات ذیل، بی‌اساس بودن این نظریه را اثبات می‌کند:

در زمان اقبال وضعیت زن در شبه قاره خیلی پست بوده و به دلیل آن‌که در قانون اساسی (مانو) قید شده، زن در کودکی تابع پدر و مادر و در جوانی تابع شوهر و در صورت فوت شوهر تابع پسر و اگر پسر نداشته باشد، تابع مردی از خویشان است و در هیچ حال زن را نباید مستقل و آزاد و سرخود گذاشت... آری نتیجه زن را تابع مرد دانستن و از او سلب حق زندگی کردن است که در حیات یک ملت کهن سال آن هم از نژاد آریین کسانی پیدا می‌شوند که وقتی شوهری مرد زن او را زنده می‌سوزانند. (آموزگار، ۱۳۵۵، ص ۱۴۱)

اقبال مردی بود مسلمان و سخت پای‌بند قرآن. چگونه ممکن است که همزمان با این اعتقاد، عین مقام زن در مذهب هندو را هم بپذیرد. هدف اقبال زنده کردن احکام الهی بود. وی از خرافات و اصول حکمران وقت (هندو) در شبه قاره به ستوه آمده و سراسر کلام خود را به آیات کلام خدا می‌آراید و حالا عزت زن را محض در تابع بودن مرد بدانند!!! برای رد این گونه نقدها و تعبیرها این کلام اقبال کافی است:

«هنگامی که زن مسلمان تابع یکی از مذاهب اسلامی باشد، با به درآمدن عقد مرد مسلمان با این مذهب، وی دیگر نمی‌تواند تابع قانون مذهب همسر خود شود. اگر گفته شود برای جذب شدن در شخصیت شوهر، خود این امر بر زن لازم است، پس این یک نوع اکراه (اجباری) خواهد بود که طبق قانون اسلامی به هیچ وجه قابل قبول نیست. زیرا این به‌طور واضح مخالف حکم قرآن مجید «لا اکراه فی الدین» خواهد بود. زن یهودی یا مسیحی هم اگر با مسلمان ازدواج کند (که شرعاً جایز است) مطابق قانون اسلامی صرفاً با به عقد در آمدن، زن تابع قانون دینی همسرش نمی‌شود. (اقبال جاوید، ۲۰۰۰، ص ۱۴۱) همچنین در جای دیگر علامه می‌گوید: «جای فکر دارد که پیغمبری که گروه بزرگی از انسان‌ها یعنی بردگان را از نظر

حق و حقوق مساوی مالکان آنان می‌داند، چگونہ ممکن است همان پیغمبر این قسمت مهم اجتماع (زن) را کہ آن نبی جزو یکی از سه مورد با ارزش می‌داند، به شکل یک برده بها دهد. (همان، ص ۸۷). این بیت اقبال:

مرد و زن وابستہ یکدیگرند کائنات شوق را صورت گرند

(اقبال لاہوری، ۱۹۹۰، ص ۵۴۱)

کہ بیانگر دوشادوش بودن زن و مرد و نقش هر دو در عرصہ اجتماع است. اقبال نہ تنها زن را گوشه‌نشین معرفی نکرده، بلکہ او را بہ عنوان یک نیروی فعال می‌داند. اقبال در خطبہ‌ای می‌گوید: اگرچہ قانوناً مرد و زن در دارایی و اموال از حقوق مساوی برخوردار نیستند، ولی این دلیل بر این نیست کہ مردان بر زنان برترند. این تفکر بر خلاف تعلیمات قرآن است. در کلام آسمانی آمده است: «ولهن مثل الذی علیهن» همان‌طور کہ مردان نسبت بہ زنان دارای حقوقی اند زنان ہم بر مردان دارای حق و حقوق می‌باشند..... (اختر، ۱۹۸۷، ص ۷۱) از بیانات و اشعار دیگر اقبال نتیجہ‌گیری می‌شود کہ در مصرع نِسْوَاتِ زَن کا نگہبان ہے فقط مرد بر خلاف منتقدان کہ از مرد بہ عنوان زندان‌بان تعبیر می‌کنند، نگہبان بہ معنی محافظت‌کنندہ است. زن با حفظ صفات عالیہ خود آزاد است و بر مردان واجب است کہ بہ مقام زن بہ چشم شایستہ بنگرند. کلام اقبال آنگاه ما را متعجب می‌کند کہ خود را از بازگویی تصمیم‌نہایی معذور می‌دارد و فقط اکتفا می‌کند کہ این آزادی بہ ظاہر شیرین، زہری بیش نیست:

اس بحث کا کچھ فیصلہ میں کر نہیں سکتا گو خوب سمجھتا ہوں کہ یہ زہر ہے ، وہ تہ

(اقبال لاہوری، ۲۰۰۰، ص ۶۰۷)

و بعد نتیجہ نہایی را بہ «زن» می‌سپارد کہ نہ ہیچ مرد خردمندی، بلکہ فقط خود زن پی بہ این راز می‌برد کہ آزادی او دارای ارزش بالایی است یا گردنبنند زمرد؟

اس راز کو عورت کی بصیرت ہی کرے فاش مجبور ہیں ، محذور ہیں ، مردان خرمنند
کیا چیز ہے آرائش و قیمت میں زیادہ آزادی نسواں کہ زمرد کا گلو بند

(همان، ص ۶۰۷)

آیا در این اشعار و صحبت‌ها، فلسفهٔ اقبال ضد آزادی است؟ برای درک اندیشهٔ وی لازم به بیان فرق «رهایی» و «آزادی» است. زن رها شده یک متجدد و زن آزاد یک روشنفکر است. اولی دارای جنبهٔ منفی و دومی دارای یک درجهٔ تکاملی است. زن روشنفکر در رهایی از قیدها از انحطاط به فساد و انحراف افتاده است. زن روشنفکر به آزادی رسیده است و زن متجدد به «بی‌قیدی». و در رهایی از «قید» به مسئولیت رسیده و زن متجدد یک لابلالی بی‌قید و بی‌مسئولیت است. زن روشنفکر خود قیدهایی منحنی سستی را نفی کرده و آزادی را در طریق تمدن، آگاهانه انتخاب نموده است. زن متجدد، اسیری ناآگاه و بازیچه است که قیدها را بردستش شکسته و تجدد را به دستش داده‌اند. (خراسانی، —، ص ۷۱)

اینجاست که درمی‌یابیم «زن رها شده» از دید اقبال مذموم است، او پیشرفت فناوری و صنعت را برای آیندهٔ زن خطرناک پیش‌بینی می‌کند. نگرانی اقبال از این است که مبادا زن به صفات عالیّهٔ خود پشت پا زده، از پرورش فرزندان خود غافل شده و در فعالیت‌های سیاسی و محفل‌های سرور، وقت با ارزش خود را از دست دهد (همان، ص ۱۵۵) وی این‌گونه با تأسف می‌گوید زمانی می‌رسد که زن به جای فرزند، فقط به دست آوردن رأی در مجلس را خواهان است»

آتا ہے اب وہ دور کہ اولاد کے عوض کونسل کی ممبری کے لئے ووٹ چاہے گی

(همان، ص ۳۱۶)

در دور حاضر، در اثر عدم درک «آزادی» بر کشورهای شرقی، مخصوصاً کشورهای اسلامی، اعتراضات خام و پوچی می‌شود که زن از «آزادی» محروم است. در صورتی که محرومیت از «عشق و محبت» محرومیت از «حقوق حقیقی» محرومیت واقعی است. چیزی را که طبق قانون اسلامی برای زن نامطلوب دانسته شده «زن رها شده از دین» است. اقبال هم با بینش دینی، مخالفت خود را ابراز می‌کند، هرچند که مخالفان خود را می‌بیند می‌گوید چه فایده، هر چه بیشتر (رهایی زن) می‌گویم، بیشتر مورد خشم واقع می‌شوم. از پیش هم فرزندان تمدن از من بر آشفته‌اند:

کیا فائدہ کچھ کہہ کے بخوں اور بھی معتوب پہلے ہی خفا مجھ سے ہیں تہذیب کے فرزند
(همان، ص ۶۰۷)

زن و غرب

اقبال ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵ میلادی برای تحصیلات عالیہ در دانشگاه کمبریج مشغول تحصیل شده و برای ۳ سال در این کشور اقامت داشت. اقبال به عنوان یک فیلسوف در اروپا ظاهر شد. مکتب‌های فلسفی اروپا را شناخت و همه اقرار کردند که او فیلسوف قرن بیستم است. او غرب را با اندیشه‌های نوین خود تحت تأثیر قرار داد و با نگرش انتقادی‌اش بر غرب و پدیده‌های قرن بیستم توانست ظهور خود را تثبیت نماید.

عظمت کار اقبال بر اساس مسائل و بینش اسلامی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پدیدار شد. او غرب را از نزدیک شناخت و با آشنایی عمیق و مستقیم و همه جانبه با تمدن و فرهنگ و جامعه و تاریخ غرب، از اسارت غربزدگی نجات یافت. اقبال در غرب خود را به بلندترین قله تفکر عقلی امروز جهان رساند. به ارزش علم و تکنیک جدید اروپایی پی برد.... پیام اقبال این است که «آتش خویش» را در دل‌هایمان برافروزیم.... در اوج قدرت و موفقیت و رفاه مادی و صنعتی همچون اروپا، به بن‌بست و پوچی و سیاه اندیشی و پریشانی ایمان و گمراهی اندیشه دچار نشویم و مذهب را در خویش نیرو دهیم تا به قدرت آن بر خویش تسلط یابیم و از قید تمایلات ضد انسانی و هوس‌های پست و خیانت‌آمیز و طبع‌ها و ترس‌ها ضعف‌های روح و خوی خویش رها شویم و به آزادی رسیم و هم علم و تکنیک پیشرفته و منطق زندگی جهان غرب را بگیریم تا بر دو عالم تسلط یابیم. (شریعتی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱-۱۰۰)

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ

(اقبال لاهوری، ۱۹۹۰، ص ۶۴۸)

اقبال بی‌بندوباری غرب را نمی‌پذیرد و آن را عاملی خطرناک برای نسل جوان،

به‌خصوص زنان می‌داند:

فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

فریاد از افرنگ و دلاویزی افرنگ

(همان، ص ۳۸۹)

اقبال هرگز مخالف پیشرفت زنان نبوده، بلکه آنان را از تقلید کورکورانه و اسیر ظواهر کاذب غرب شدن بر حذر می‌دارد و بر این عقیده است که بی‌بندوباری و کناره‌گیری از دین و مذهب باعث پیشرفت تکنولوژی در غرب نبوده:

شرق را از خود برد تقلید غرب باید این اقوام را تقلید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب نی ز رقص دختران بی‌حجاب

(همان، ص ۶۴۸)

«زن غربی» از دیدگاه اقبال «فتنه‌ای» بیش نیست، بلکه بر این باور است که با این روند، نسل زن آینده در غرب را با وضع فجیع‌تری پیش‌گویی می‌کند:

فتنه را که صد فتنه به آغوشش بود دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز

(همان، ص ۳۸۹)

از نظر اقبال، زنان غربی که ظاهری آراسته دارند، عروسک‌های بزرگ شده‌ای اند که از «خودشناسی» غافلند و این غفلت پرده‌ای روی قلب و چشم بصیرت آن‌ها به وجود آورده که حقیقت را نه می‌بینند و نه می‌یابند. از وجود زن‌های آراسته، در غرب بهشتی ظاهری به وجود آمده که این بهشت دنیوی مانع رسیدن به بهشت حقیقی است:

یہ حویاں فرنگی، دل و نظر کا حجاب بہشت مغربیاں، جلوہ ہائے پا برکاب

(اقبال لاهوری، ۲۰۰۰، ص ۳۷۱)

اقبال لاهوری، عامل اصلی فساد موجود و انحطاط زنان در غرب را مرد غربی می‌داند، زیرا اوست که هویت اصلی زن را نشناخته، حقوق او را نمی‌داند:

ہمساد کا ہے فرنگی معاشرت میں ظہور کہ مرد سادہ ہے پچھارہ زن شناس نہیں

(همان، ص ۶۰۴)

اگر در گذشته به علت جهالت، زن فاقد مقام بوده، برای جبران آن، غرب دست به جهالت دیگری می‌زند و بدون شناخت صحیح نیازهای زنان، به تعبیر خود به آنان بها می‌دهند و این بها را در گرو غلبه و سلطه زنان بر مردان می‌دانند و نتیجه این بها دادن این است که آمار

ازدواج در غرب کاهش یافته و زنان از نعمت مادر شدن محروم‌اند. به نظر اقبال این محرومیت برابر است با مرگ:

تہذیب فرنگی ہے اگر مرگِ امومت ہے حضرت انسان کے لئے اس کا اثر موت

(همان، ص ۶۰۸)

اقبال می‌گوید زن غربی که آغوشش از طفل خالی است، چون معنی عشق مادر به فرزند را نمی‌داند، با نگاه‌های خود آشیانه‌های دیگران را برهم می‌زند:

وان تھی آغوش نازک پیکری خانه پرورد نگاهش محشری
علم او بار امومت بر نتافت بر سر شامش یکی اختر نتافت
فکر او از تاب مغرب روشن است ظاہرش زن باطن او نا زن است

(اقبال لاهوری، ۱۹۹۰، ص ۱۵۸)

زن و حجاب

اقبال صریحاً بر زن مسلمان حجاب را واجب شمرده و به آن اهمیت می‌دهد. در سال

۱۹۲۹ در این مورد این چنین می‌گوید:

«در مورد حجاب، احکام اسلام واضح است. و چشم‌های خود را در مقابل نامحرم بپوشانید سفارش شده و دلیل آن این است که روزی خواهد آمد که زن در جمع نامحرم قرار می‌گیرد. در موقعیت‌های دیگر هم احکامی دیگر می‌باشد. در مورد حجاب این حکم عمومی است که زن زینت خود را آشکار ننماید. (جاوید، ۱۹۹۱، ص ۸۹)

در ابیات:

ای ردایست پرده ناموس ما تاب تو سرمایہ فانوس ما
طینت پاک تو ما را رحمت است قوت دین و اساس ملت است

(همان، ص ۱۶۱)

اقبال چادر (کنایه از حجاب است) را پرده افتخار و منبع نوری می‌داند که از تابش آن

کانون خانواده گرم می‌شود، و بعد فراتر از آن می‌گوید که سرشت پاک زن مسلمان، پایه و

اساس یک ملت است. یعنی اقبال حجاب و حیای زن را عوامل خانواده پاک می‌داند که این خود عامل یک جامعه مدنی پاک است. اقبال تجلی زن را در حجاب می‌داند و مثالی بی‌نظیر ارائه می‌دهد که بیاموز از خالق جهان که چگونه در حجاب است و از دیده پنهان، ولی جهان از نور او روشن است:

جهان‌تابی ز نور حق بیاموز که او با صد تجلی در حجاب است

(همان، ص ۸۲۹)

اقبال در تفسیر حجاب می‌گوید «علت حجاب، بدبینی به مرد نیست، بلکه مصداق این است که زن آن قدر مقدس است که باید از نگاه نامحرم دور بماند. لفظ عربی «حرم» به معنی منطقه متبرکی است که شخص غریبه‌ای نمی‌تواند در آن داخل شود نقش بیشتر زن در زندگی، خلایق است و در طبیعت تمام نیروهای خلاق پنهان‌اند. نشانه احترام زنان شرقی در حقیقت، در همین نقاب نهفته است... مطابق کتاب مقدس اسلام (قرآن مجید) قوانین مختلفی برای مشخص بودن مرز برخورد زن و مرد وجود دارد. حجاب فقط یکی از آنهاست. یک حکم دیگر هم این است که وقتی زن و مرد در برابر همدیگر قرار می‌گیرند، در چشم یکدیگر نگاه نکنند... حجاب در اصل، نام یک رویه خاص ذهنی است، که برای تقویت این رویه، راه‌های اساسی لازم است، عملکرد این روش‌ها به عهده هر ملت مطابق زمان و موقعیت اجتماع است. (همان، ص ۲۲۲)

ملاحظه می‌شود که از نظر اقبال حجاب بر دو قسم است. یکی حجاب ظاهری و دوم حجاب باطنی، و از دید وی اهمیت حجاب باطنی بسی بیش‌تر است. چون هدف اصلی است. و حجاب ظاهری یکی از شرایط حجاب باطنی است. همچنین اقبال در بیت زیر می‌گوید افراد به اصطلاح متمدن وقتی از حد تعیین شده پا فراتر می‌گذارند، از اختلاط زنان و مردان نامحرم، شیطان راهی پیدا کرده و اندیشه‌های صحیح باقی نمی‌ماند:

بڑھ جاتا ہے جب ذوق نظر اپنی حدوں سے ہوجاتے ہیں افکار پرآکنده و اہتر

(اقبال لاهوری، ۲۰۰۰، ص ۶۰۶)

حجاب در رفتار، هم نوعی حجاب است که اگر متانت در آن نباشد، عین کافری است. زبیده یک دختر مسلمان، متانت و وقار اوست:

بهل، ای دخترک این دلبری‌ها
مسلمان را نزیید این کافری‌ها
(اقبال لاهوری، ۱۹۹۰، ص ۸۲۹)

زن و مادر بودن

اقبال برای «مادران» احترام به سزایی قائل است و نقش آنان را در نظم این دنیا، مهم تلقی می‌کند:
جهان را محکمی از امهات است
نهادشان امین ممکنات است

(همانجا)

اقبال در یکی از اشعار خود به عنوان: «در معنی این‌که بقای نوع از امومت است و حفظ و احترام امومت اسلام است»، وی تا آنجا مقام مادر را بالا می‌داند که آن را هم‌رتبه مقام نبوت می‌داند و بر آن باور است که همچنان‌که اصل نبوت، هدایت و تکامل بشری است، مادر بودن هم با شفقت و مهربانی، هدایتگر و سرنوشت‌ساز ملتی می‌باشد:

نیک اگر بینی امومت رحمت است	ز آن‌که او را با نبوت نسبت است
شفقت او شفقت پیغمبر است	سیرت اقوام را صورتگر است
از امومت پخته‌تر تعمیر ما	در خط سیمای او تقدیر ما

(همان، ص ۱۵۷)

دکتر عبدالحکیم در این ابیات می‌گوید: نقش مادر در زندگی انسان‌ها به قدری مؤثر است که اگر از زنی، هرچند ساده و محروم از خواندن و نوشتن، فرزندی صالح متولد شده و در آغوش او پرورش یابد، این برای احیاء و پایداری ملت، خدمت بزرگی است که در مقایسه آن عظیم‌ترین کارها بی‌ارزشند. در مقابل آن، اگر زنی به تقلید از زنان بزک کرده اروپایی «مادر بودن» را برای خود زحمتی بدانند، ارزش «زن» نامیدن را هم ندارد. چنین زنی باعث شرمندگی است. آزادی بیگانه با وقار و حجب زن، موجب نابودی ملت است. چه بسیار ارواحی که منتظر هستند تا توسط مادران در دنیای ممکنات قدم گذارند (عبدالحکیم، ۱۹۹۲، ص ۴۹۳-۴۹۲):

از امومت گرم رفتار حیات
از امومت کشف اسرار حیات

(همانجا)

اقبال سرمایه ملت را نه در ثروت و گنج، بلکه بر اساس انسان‌های نیکو می‌داند که از

سرزمین پاک مادر مانند گل و لاله در چمن هستی پدید می‌آیند:

بر دمد این لاله زار ممکنات در خیابان ریاض امهات
قوم را سرمایه‌ای صاحب نظر نیست از نقد و قماش و سیم و زر

(همانجا)

ملتی که از احترام به زن محروم است، فاقد مردان صالح است. به قول یکی از بزرگان، بهترین روش برای شناخت فرهنگ یک ملت، شناسایی مقام زن نزد آن ملت است. اگر زن از مقام شایسته برخوردار نبود، در نتیجه، آن ملت ذلیل و از فرهنگی محروم است. (عبدالحکیم، ۱۹۹۲، ص ۴۹۵)

علامه، برای مقام بالای زن این‌گونه می‌سراید:

حافظ رمز اخوت مادران قوت قرآن و ملت مادران

(همانجا)

زن و حضرت فاطمه زهرا (س)

اقبال برای فرار از تمدن فریبنده عصر حاضر و تربیت صحیح فرزندان غیور، سرور زنان در دو جهان را، بهترین پناه برای زنان مسلمان می‌داند:

بتولی باش و پنهان شو از این عصر که در آغوش شبیری بگیری

(همان، ص ۸۳۰)

اقبال، بانوی بزرگ اسلام، حضرت فاطمه زهرا (س) را سرشار از صفات عالیه می‌داند و می‌گوید حضرت مریم در مادر بودن حضرت عیسی مقدس است، ولی حضرت زهرا از سه نسبت عزیز است، یکی نور چشم حضرت پیامبر (ص)، دیگری همسر حضرت علی (ع) بودن و سوم مادر حضرت امام حسین بودن که مظهر عشق واقعی است:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا (س) عزیز
نور چشم رحمة للعالمین آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تاجدار هل اتی مرتضی مشکل‌گشا شیر خدا
مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق

(همان، ص ۱۵۹)

عبدالحکیم، شعر اقبال را چنین تشریح می‌کند: برای زنان مسلمان، نمونه کامل، سرور زنان، فاطمه زهرا (س) است. دنیای مسیحی، مریم پاک را نمونه می‌داند، در نزد مسلمانان هم، حضرت مریم دارای مقام عظیمی است، که این از جهت مادر حضرت عیسی (ع) بودن است. و خدا خود گواه پاکی این بانو است. ولی حضرت فاطمه مرکز در سه نسبت بلند مرتبه‌اند: یکی دختر پیامبر بالمرتبه (ص)، دیگری همسر انسانی عظیم، حضرت علی (ع) و سوم مادر سیدالشهداء امام حسین (ع) بودن. اگر تاریخ تمام دنیا را زیر و رو کنیم، هیچ زنی را نمی‌یابیم که این‌گونه یک جا سه نسبت والا را دارا باشد. (همان)

و در جای دیگر هم برای تجلی صفات عالیه در زن، الگو قرار دادن آن سرور زنان در دو عالم را توصیه می‌کند:

فطرت تو جذبه‌ها دارد بلند چشم هوش از اسوه زهرا میند

(همان، ص ۱۶۲)

در نظر جناب دکتر علامه، فقر، نیرو، آزادی و سادگی عوامل توسعه و اثبات خودی‌اند، که تمام این خصوصیات در سرشت فاطمه زهرا (س) موجود بود. به همین علت ایشان برای زنان آن حضرت را بهترین الگو می‌داند (ندوی، ۱۹۹۲، ص ۳۴۴).

(همان، ص ۱۵۹)

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ارائه شده، دیدگاه علامه اقبال به زن، آنقدر با قرآن مجید مطابقت دارد که گویا یادآورنده مقام و رتبه «زن» مسلمان است. باور اقبال بر این است که «زن» با «خودشناسی» و فراگیری تعلیمات دینی و پس از آن تکمیل تحصیلات عالی، حفظ حجاب ظاهری و باطنی، آزادی در چارچوب نظام اسلامی و دوری از تقلید بی‌بند و باری زنان اروپا، می‌تواند هر گونه فعالیت در عرصه اجتماع را داشته باشد. ولی این امر نباید لطمه‌ای به مسئولیت «مادر بودن» زن وارد سازد، از نظر اقبال حساس‌ترین مقام «مادر» است. علامه «حضرت فاطمه زهرا» (س) را تنها الگو برای زنان می‌داند که با پیشرفت تکنولوژی، همیشه بهترین نمونه خواهند ماند.

منابع

- ۱- آموزگار، حبیب‌الله، *مقام زن در آفرینش*، انتشارات اقبال، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- ۲- اختر، نسرين، *اقبال اور وجود زن*، اداره تحقیق و تصنیف پاکستان، لاهور، ۱۹۸۷.
- ۳- اقبال، احمد، *علامه محمد اقبال، تقریرین، تحریرین اور بیانات، پرتنگ ورکس*، لاهور، پاکستان، چاپ اول، ۱۹۹۹.
- ۴- اقبال، جاوید، *زنده رود حیات اقبال*، اقبال آکادامی، لاهور، پاکستان، ۲۰۰۰.
- ۵- اقبال لاهوری، محمد، *کلیات اردو*، اقبال آکادامی، همان، محمد سهیل عمر، چاپ پنجم، ۲۰۰۰.
- ۶- _____ *کلیات فارسی*، استقلال پریس، پروفیسر شہرت بخاری، لاهور، پاکستان، ۱۹۹۰.
- ۷- اکبرآبادی، سیداحمد، *خطبات اقبال پر ایک نظر*، اقبال آکادامی، لاهور، پاکستان، چاپ دوم، ۱۹۸۷.
- ۸- بریلوی، عبادت، *اقبال، احوال و افکار*، سول ایجنٹ، دہلی، ۱۹۸۱.
- ۹- پاینده، ابوالقاسم، *نہج الفصاحہ*، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۰- جاوید، خادم علی، *اقبال اور عورت*، نعیم آکادامی، لاهور، پاکستان، ۱۹۹۱.
- ۱۱- خراسانی، احسان، *اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلام*، ندارد.
- ۱۲- شریعتی، علی، *ما و اقبال*، انتشارات اقبال، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- ۱۳- عبدالحکیم، خلیفہ، *بزم اقبال*، وحید قریشی، لاهور، ۱۹۹۲.
- ۱۴- مصطفی خان، غلام، *اقبال اور قرآن*، اقرار پریس، لاهور، پاکستان، چاپ دوم، ۱۹۹۸.
- ۱۵- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونہ*، دارالکتب اسلامیہ، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۶- ندوی، مولانا عبدالسلام، *اقبال کامل*، آتش فشان پبلی کیشنز، پاکستان، ۱۹۹۲.